



## نامه‌ای از زندان

نوشته: عزیز یوسفی  
به کوشش: فاروق فرهاد

به یاد شادروان "علی (عثمان) یوسفی"  
کاک علی یوسفی، برادری مهربان، دلسوز، آگاه و پشتیبانی برای کاک  
عزیز یوسفی بود.



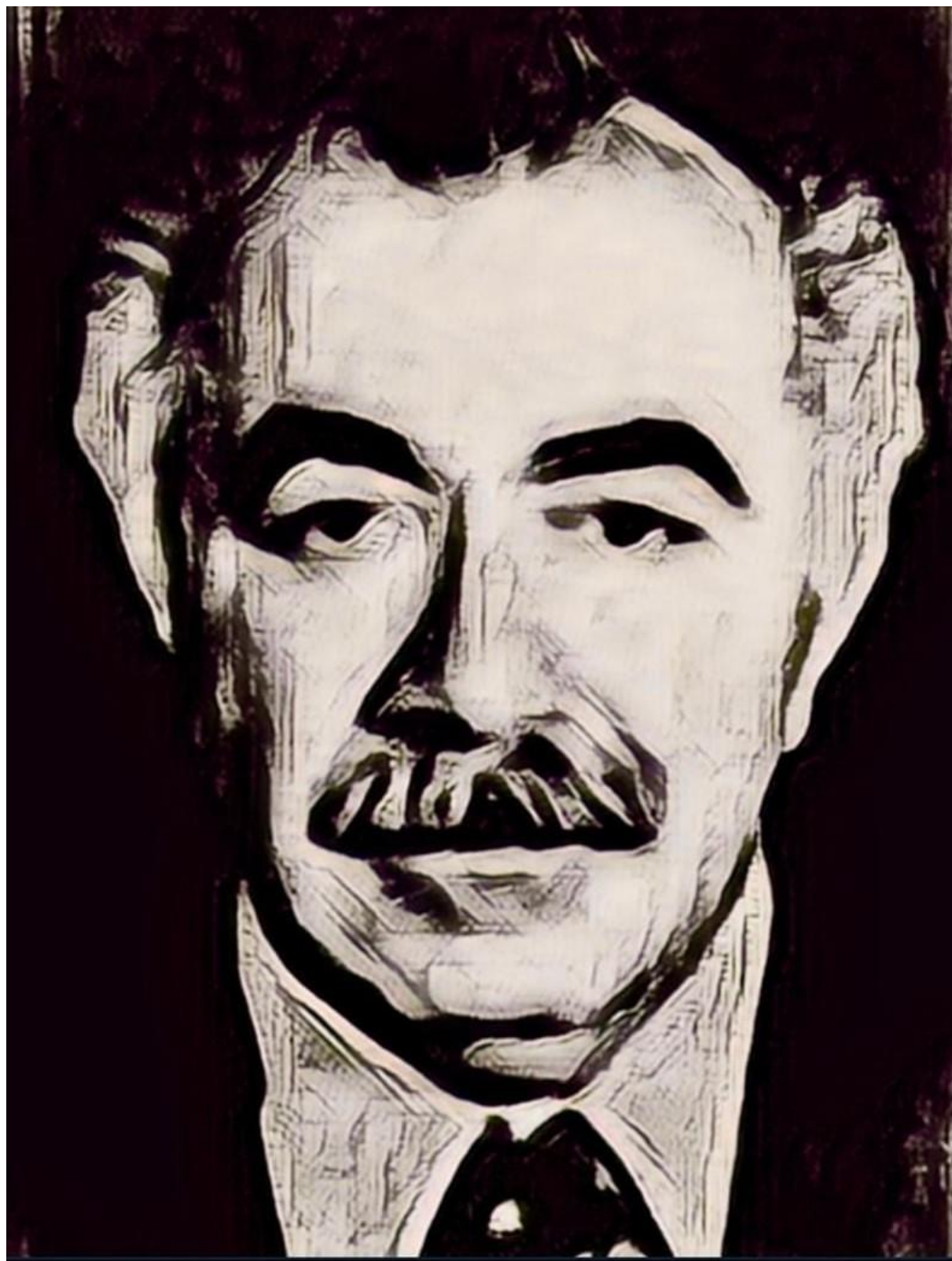
علی یوسفی

مبارزه به مراتب زیباتر از خود پیروزی است. تلاش برای رسیدن به مقصد لذت بخش تر از رسیدن به مقصد است. وقتی پیروز میشوی یا به مقصد میرسی، تازه احساس خلاء عجیبی میکنی و برای اینکه خلاء موجود را دوباره پر کنی باید دوباره راه بیفتی و هدفهای تازه‌ای بیافرینی.

" اوریانا فالاجی "

از کتاب " به کودکی که هرگز زاده نشد " .

ما هزاران نفر بودیم  
هزاران نفر از ما شهید شدند و در زندانها پوسیدند.  
هزاران نفر از ما به میدان مبارزه پشت کردند.  
هزاران نفر در نیمه راه ماندند.  
اما ما همچنان هزاران نفریم.  
" عزیز یوسفی "  
از کتاب " ما هزاران نفر بودیم ".



عزیز یوسفی

اثری زیبا از دوست گرمی دیاکو ابراهیمیان

در سال ۱۳۵۱ محمد رضا شاه پهلوی دیکتاتور سابق ایران دستوری صادر کرد که زندانیان سیاسی در تبعید به زندانهای مناطق خوش آب و هوا کشور منتقل شوند. عزیز یوسفی که در آن زمان بیست سال زندان سیاسی بود و بیش از ده سال در زندان برازجان شیراز در تبعید بود به استان مازندران منتقل می شود.

کاک عزیز یوسفی روز ۱۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۱ از زندان آمل برای ملاقات با دادستان استان مازندران "ساری"، با چند نفر اسکورت به دیدار دادستان میروند. در مسیر راه طبیعت زیبای استان مازندران، شالیزارها، گندم زارها، کوههایی که جامه سبز پوشیده‌اند کاک عزیز را تحت تأثیر عمیقی قرار میدهد.

بعد از بازگشت از ساری و ملاقات دادستان به قول خود او به دخمه‌ی چهار متری بر میگردد و نامه‌ای به برادرش علی یوسفی می نویسد. کاک عزیز چنین می نویسد: همیشه دقایق عمرم به گونه‌ی قطرات باران در اقیانوس بیکران زمان ناپدید میشود و بهار بعد از پانزده سال به فاصله دو ساعت برای من میاید و پایان می یابد. باز جای شکرش باقی است. خواستم این مسافرت را که خالی از لطف نبود برایت بنویسم تا هم خاطره‌ای باشد و هم زیباییهای مازندران را برایت تعریف کرده باشم.

کاک عزیز بیست پنج سال عمر خود را در خوفناکترین زندانهای آن دوران سپری کرد به همین دلیل است که او دقایق عمر خود را به گونه قطرات باران در اقیانوس بیکران زمان که ناپدید می شود تشبیه کرده است. او هر پانزده سال یک بار توانسته است که فصل بهار را ببیند و این بار بهار، بهار مازندران است، نه تنها برای او خالی از لطف نبوده، بلکه خاطره‌ای شده که خواسته است برای برادرش تعریف کند.

این نامه به زیبای طبیعت مازندران زیباست، کلماتش مانند شالیزارها، جملات آن مانند کوههای سرسبز و توصیفهایش مانند دریای مازندان زیباست.

در تعریف و تمجید و زیبایی این نامه زیاد شنیده بودم. به همین دلیل عاجزانه از دوست ارجمندم آقای "انور یوسفی" تقاضا کردم از برادرشان کاک عزیز که نامه را در اختیار دارند، عکسی از آن نامه را برایم بفرستند. خوشبختانه کاک انور جواب مثبت به تقاضای من دادند و بعد از مدتی سه عکس از نامه را دریافت کردم. از همکاری و همیاری آقای "انور یوسفی" کمال تشکر را دارم و خدمتی که ایشان کردند هیچوقت فراموش نخواهم کرد.

این نامه از کتاب "ما هزاران نفر بودیم"\* که به تازگی چاپ و منتشر شده است گرفته و من در اینجا جداگانه آنرا به اسم "نامه‌ای از زندان" به یاد شادروان "علی یوسفی" آماده کردم. امیدوارم توانسته باشم خدمتی کوچک به این انسانهای گرانقدر و بزرگوار کرده باشم. روانشان شاد و یادشان گرامی باد.

\*کتابی است بسیار جامع در مورد زندگی، مبارزات سیاسی و مرگ کاک عزیز یوسفی که با کوشش من و آقای حسن ماورانی، چاپ و منتشر شده است.

فاروق فرهاد

۲۰۲۴/۰۵/۰۱

برادر عزیزم آقای علی یوسفی

امید است حال شما و همه‌ی افراد خانواده خوب باشد. پول رسیده است، اما از نامه‌ات خبری نیست. امروز شانزدهم اردیبهشت ماه است. آسمان جامه سفیدی از ابر بر تن کرده و خورشید در پس این حجاب نرم، رنگ باخته است.

طبیعت با دست و دل بازی، تمام مواهب خود را بر سرزمین زیبای مازندران ارزانی داشته و آنرا از کلیه مظاهر فریبای خود آکنده است. جنگلهای سرسبز، شالیزارهای جوان، گندم زارهای پر بار، رودخانه‌های وحشی و خزر زمردگون همه و همه دست به دست هم داده، این خطه را به یک تابلوی نقاشی سرورانگیز و ذوق آفرین بدل کرده‌اند.

تا چشم قدرت دیدن دارد همه جا سبزه است و درخت و گل، زمین تن پوشی از مخمر سبز بر تن آراسته و در ستیغ کوهها، در خط افق خیمگاه درختان تناور برپاست که سر بر سینه‌ی آسمان می‌سایند، مزارع گندم بر سینه‌ی شبیها هم جا خوش کرده و بر اثر وزش باد بهاری به بازی جذر و مد دل سپرده‌اند.

پرستوهای تیز پر در آسمان ویراژ میدهند، بر سطح رودخانه " طالار " سینه می‌سایند و با پرهای لطیف خود دایره‌ای بوجود می‌آورند که بزرگ و بزرگتر شده و ارتعاش ناشی از این تماس تا مدت‌ها محسوس می‌ماند.

" طالار " رودخانه مواجی است که از دامنه کوههای گردن فراز فیروزکوه و سوادکوه سرچشمه میگیرد. در مسیر جاودانه‌اش پیچ و تاب میخورد، زمینهای دو طرف خود را سیراب میکند و سرانجام به خزر فیروزه‌گون ملحق می‌شود. بر بستر این رودخانه سیال شهر مهربانی و باروری جاری است.



آن زمان که برف آب می شوند و ابرها با گلاب اشکهای خود شاخ و برگ درختان و چهره‌ی چمنها را شتشو میدهند، رودخانه " طالار " از زلالی همین آبها جان مایه‌ی زمینهای دهقانان را ذخیره میکند و کشتزارها را به حاصلخیزی و مهرورزی فرا میخواند.

خزر، خزر زیبا که به گونه‌ی نگینی فیروزه بر انگشتر میهنمان نشسته، به هنگام شب، آن زمان که قرص نقره‌ای مهتاب از پس درختان افق سر برمیدارد و پرتوهای سیمگون خود را روی کشتزارها سطح آب این دریا میپاشد، پهنه‌اش به آینه‌ی پرندگان و آبگینه ستارگان بدل میگردد و تصویر آنها را به رقص و پایکوبی وامیدارد. آواهای غازهای وحشی با غریو امواج خروشان بهم می آمیزد و سمفونی گوش نوازی را عرضه میکند.

قایق های ماهیگیران که شبانه قاچاق به صید ماهی می پردازند. مانند قوهایست روی آبهای خضران خزر بالها می گشایند و تا دور دستها به فرمان پاروها سرور پی میعادگاه ماهیها می نهند. گاهی این تلاش، که همواره به سودای تحصیل معاش صورت میگردد، فاجعه به بار می آورد و حسرت میآفریند. زیرا خزر زیبا وقتی به خشم می آید و طغیان می کند زندگیها، امیدها و آروزها را در کام امواج توفندهایش دفن می کند و به آرامگاه ابدی انسانها بدل می شود.

مازندران زیبا با آسمان صاف و پر ستاره‌اش، با جنگل های طبیعی و رودخانه‌های سرشارش، با شالیزارهای حاصلخیز و رابحه گلهای وحشی اش با خزر آبی و مردمان مهربانش تا حال الهام بخش نقاشان، شعرآفرینان و داستان نویسان بسیاری بوده است.

اینهمه زیبایی که چشم و دل را نوازش میدهد، اینک مرا به سوی خود میخواند. شعله‌های فروخته اشتیاق را در جسم و جانم دامن میزند. من در این حال که همراه اسکورتهایم وسیله ماشین زندان برای دیدن دادیار نظامی عازم ساری هستم، به تشنه‌ای می مانم که لهیب آتش عطش در

وجودش سر به شورش برداشته است. هرچه نظاره میکنم آتش اشتیاق تیزتر میشود. اما راه کوتاه است و مجال دیدن کم.

ساعت یازده و نیم است و ملاقات به خوبی گذشت، قرار است راجع به علت تأخیر عکسبرداری از کلیه‌هایم، فضای حیاتیم و تأخیر ارسال نامه‌هایم چاره‌جویی شود. منتظر ماشین زندان هستم. در همین اثنا دیوارهای بهشت موعود فرو میریزد و فرشته‌ها به بیرون می‌گریزند!

حالا بهار به خیابان آمده است. گلها رخسار و صفا داده‌اند و سنبل‌ها گیسو بر باد داده‌اند. اینک بر اسفالت پینه بسته‌ی خیابانهای ساری زیبائی می‌خرامد. زیبائی در هئیات مهررویان ارمک پوش که صدای خنده و نجواهایشان گوش اسکورتهایم را تیز کرده است... ماشین از جا کنده میشود و طولی نمیکشد که به دخمه‌ی چهار متریم باز می‌گردم.

باز چون همیشه دقایق عمرم به گونه‌ی قطرات باران در اقیانوس بیکران زمان ناپدید میشوند و بهار بعد از پانزده سال به فاصله دو ساعت برای من می‌آید و پایان می‌یابد. باز جای شکرش باقی است " از خرس موئی! " بگذریم...

امروز برای شکایت از سهل‌انگاری مسئولین در امر عکسبرداری از کلیه‌هایم که اینک هشت ماه است از آن طفره می‌روند و فضای حیاتی محیط زندگیم و تأخیر دراز مدت در ارسال نامه‌هایم به ملاقات دادستان نظامی ساری رفتم و قول مساعد گرفتم که به این مراتب رسیدگی نمایند، تا بعد ببینم در آینده تا چه حد اقدام می‌شود.

خواستم این مسافرت را که خالی از لطف نبود برایت بنویسم تا هم خاطره‌ای باشد و هم زیبائی‌های مازندران را برایت تعریف کرده باشم. حالم بسیار خوب است. دست مادرم و روی بچه‌هایم را می‌بوسم و به همسرت سلام میرسانم.

با درود فراوان: برادرت عزیز یوسفی

۵۱/۲/۱۶

برادر عزیز نامه‌ات رسید و پول هم رسید. متشکرم.

برادرت عزیز

۵۱/۲/۲۷



عزیز یوسفی

راز درمان آبی علی بنی

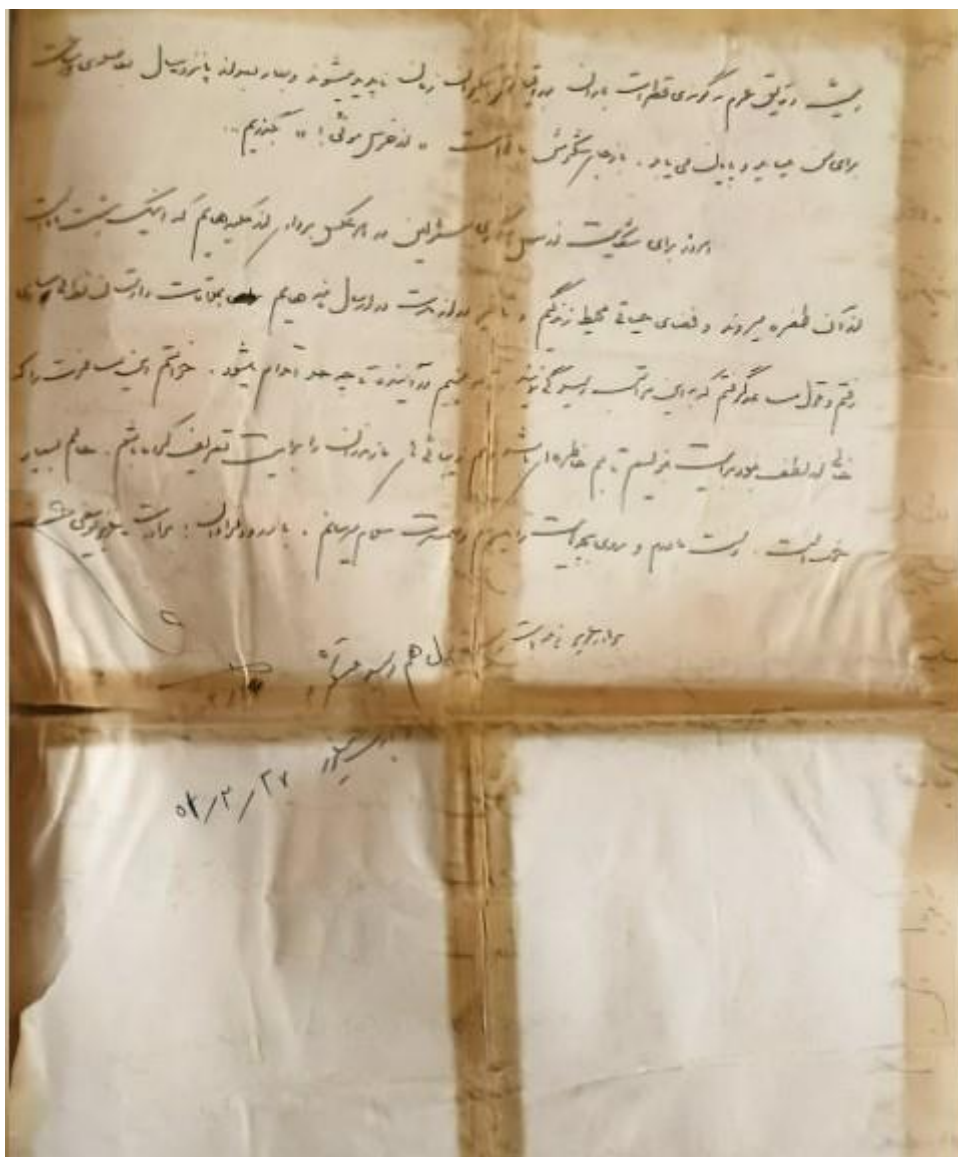
بسیار است حال در بیماری از آن خلاص شود . بول رسیده است . اما در آب است چری است  
بموت نوزاد در آب است . آب را که در سفیدی که در آب است کرده و نوشیدید پس یک جاسیم  
یک چغندر است آب است و دل مای نام هر یک خود را از آب زبانی از نهد آب لذت داشته و آنرا که  
طعم در مای خود آنگونه است . حلقه ای از آب است که در آب است . گندم ناری بر بار . در خانه ای چشمی و غیره  
بموت در آب است آب است . این خط را یک تا برون است که اگر در وقت آب یک جاسیم است . آب چشم است و این خط  
بر مای است و در وقت گل . زین قی پیشی که در آب است و در دستخ کوهی . در خط فوق . خیار  
در حقیقت تا در آب است که در آب است . نزار ج گندم بر سینی ششدهام جاسیم کرده و در آن  
دش بار ماری بر مای خود و در آب است

بسیار است آب است در آب است . در خط رودخانه . طلار . سیرگی سینه و با آب است  
ناری ای موجود می شود که در آب است و در آن است که در آب است . طلار . رودخانه  
ناری است که در آب است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است  
زین ای در طرف خود آب است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است  
ناری در در ماری است . آن زین که در آب است و در آب است که در آب است . در آب است که در آب است  
در حقیقت و جبری چنان است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است  
در حقیقت با زهر می کند و در آب است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است

خورد . خورده یا که در آب است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است  
در آب است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است . در آب است که در آب است

REDMI NOTE 10 PRO  
AI CAMERA





نامه‌ی عزیز یوسفی به برادرش علی یوسفی

اهدایی از دوست گرامی آقای انور یوسفی با سپاس

معانی برخی از کلمات:

آبگینه: شیشه، بلور، تنگ بلور، آینه، به معنی شراب هم می گویند. آبگین و آبگینک نیز گفته اند.

اثناء: میانه ها، جمع ثنی " بکسر ثا و سکون نون "، به معنی طی و میانه و تا و لای چیزی

خطه: پاره زمین، زمینی که برای ساختن خانه و منزل دور آن خط بکشند، زمین محدود، شهر بزرگ.

سیمگون: آنچه که به رنگ نقره باشد.

سیال: بسیار روان، آب روان، جاری

سنبل: خوشه، خوشه جو یا گندم، واحدش سنبله، سنابل و سنبلات جمع، در فارسی نوعی از گل را هم می گویند که آنرا در گلدان میکارند و پیش از عید نوروز به بازار می آورند. و نیز کنایه از زلف معشوق.

غریو: فریاد، خروش، بانگ و فریاد از روی خشم.

مواج: بسیار موج، زننده، پرموج

خضراء: سبز، سبز رنگ، گیاه سبز

ارمک: یک قسم پارچه نخی خاکستری رنگ

هئیات: جمع هئیت، حال و کیفیت و شکل و صورت چیزی، به معنی عده و دسته ای از مردم می گویند.

نجوی: ع " نجوا "، ( بفتح نون ) راز، رازگویی، آهسته حرف زدن دو نفر با هم، سرگوشی، بیخ گوش.

رابح: سود کننده، سود برنده

لهیب: شعله، زیانه آتش، گرمی آتش

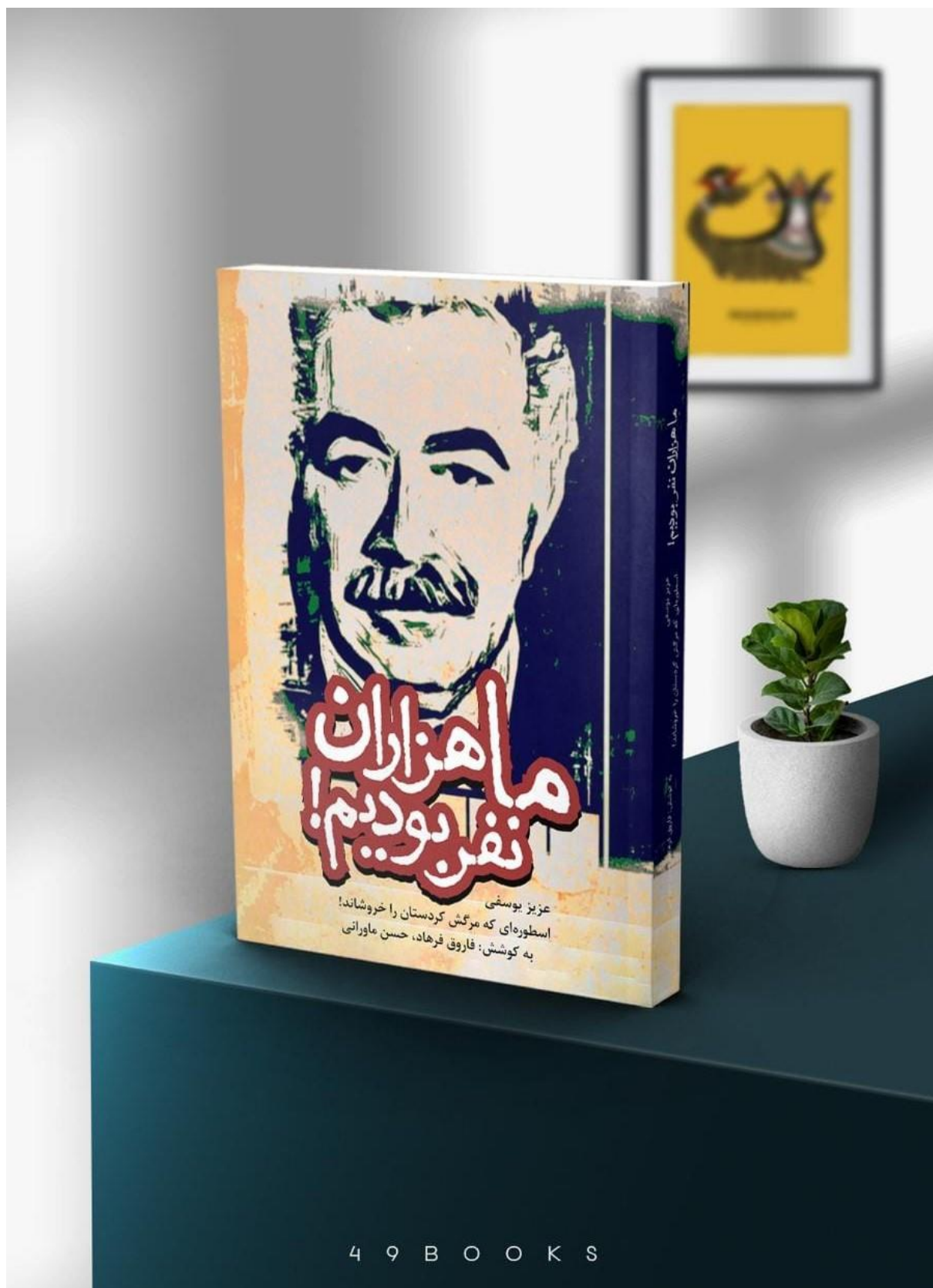


از راست: آقای علی یوسفی . عزیز یوسفی

ملاقات آقای علی یوسفی با برادرش عزیز یوسفی در زندان برازجان شیراز

عکس: از مجله فرهنگی "گزینگ" شماره ۲۰ تابستان ۱۳۷۷. ۱۹۹۸





" ما هزاران نفر بودیم "



فاروق فرهاد

منابع:

. ما هزاران نفر بودیم، عزیز یوسفی، اسطوره‌ای که مرگش کردستان را  
خروشاندا! به کوشش: فاروق فرهاد و حسن ماورانی، چاپ بوکس ۴۹  
سوئد. سال ۲۰۲۴

. کتاب : به کودکی که هرگز زاده نشد، نوشته: اوریانا فالاچی، ترجمه: مانی  
ارژنگی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران ۲۵۳۵

. مجله فرهنگی "گزینگ" شماره ۲۰ تابستان ۱۳۷۷. ۱۹۹۸ سوئد

. فرهنگ عمید، فارسی به فارسی، تألیف: حسن عمید، ناشر کتابخانه ابن  
سینا، تهران سال ۱۳۴۲

. صفحه فیسبوک خانم گیرا یوسفی

. صفحه فیسبوک آقای فایق دارتاش

. صفحه فیسبوک بوکس ۴۹. 49books

. طرح زیبای روی جلد از دوست بسیار ارجمندم دیاکو ابراهیمیان